



# پیشرفت جامه‌ها

مادیها می‌گویند اعتقاد به قضا و قدر عامل مؤثری برای عقب افتادگی توده‌ها است اگر قضا و قدر و سر نوشت به آن معنی باشد که آنها تفسیر کرده‌اند باید گفت نتیجه همین است. در حالی که اعتقاد به قضا و قدر بمعنی صحیح آن سرچشمه اصلی هر گونه تلاش و کوشش و فعالیت است - گفتار جالبی از سید جمال‌الدین اسد آبادی در این زمینه و تفسیر صحیح این دو کلمه .

این مطلب اختصاص به عقائد مذهبی ندارد، بلکه بسیاری از فرورمهای اجتماعی و قوانین اصلاحی که برای پیشبرد جامعه‌ای انجام می‌گیرد و یا وضع می‌شود، در زمینه‌های نا مساعد و مزاجهای بیمار! ضد مطلوب نتیجه میدهد؛ چه بسا قانون و یا قوانینی بر اثر مساعد بودن شرائط، برای ملتی مایه پیشرفت و خوشبختی میشود، ولی همان قوانین برای ملل دیگر بر اثر بدی شرائط، موجب انحطاط و بدبختی میگردد .

به‌رحال حقیقت همان است که ناپه شرق در گفتار بالا بیان کرده است زیرا شرط اساسی برای فهم يك حقیقت فلسفی یا مذهبی؛ در درجه نخست ضمیر صاف و دل‌پاک است، تاد پر تو صفای ذهنی و

یکی از سخنان ارزنده‌ای که از مرحوم سید جمال‌الدین اسدآبادی؛ پیرامون اعتقاد به سر نوشت نقل شده است اینست :

« اگر روحیه مردمی نامساعد و ناپاک باشد ، عقاید پاک در آنها به رنگ روحیه آنها در می‌آید ، و بر بدبختی و ضلالت آنها می افزاید و تبدیل به نیروئی میشود، که آنها را بیشتر به کارهای زشت می‌کشانند. اعتقاد به قضا و قدر یکی از آن عقائد حقه است که مورد اشتباه و موضوع بیخبری جاهلان است . غافلان فرنگی گمانهای خطا برده‌اند و گفته‌اند که اعتقاد به تقدیر در میان هر ملتی، شایع و راسخ گردد ، همت و قوت و شجاعت و دیگر فضائل از میان آن ملت رخت بر می‌بندد .» (۱)

(۱) انسان و سر نوشت ص ۲۵ نقل از یادداشت‌های صدرواقتی درباره سید جمال‌الدین.

### جبر علیت ماتریالیست‌ها نوعی عقیده به قضا و قدر است .

ما تصور میکنیم که ناروا ترین تفسیری که تا کنون برای قضا و قدر انجام گرفته است ؛ همین تفسیری است که از ناحیه مادی‌های عصر حاضر، عنوان شده است . و این تفسیر جزیک تحریف حقیقت ، آنهم برای يك سلسله اغراض سیاسی و حزبی چیز دیگری نیست ؛ زیرا :

اگر مادی قضا و قدر الهی را ، مایه تسلی توده‌های محروم میدانند ، باید توجه داشته باشد که يك چنین قضا و قدر ، به شکل دیگری در فلسفه اونیوز وجود دارد ، زیرا :

بنابر اصل علت و معلول که مورد پذیرش فلاسفه مادی است هر پدیده‌ای تا از ناحیه علت خود ضرورت و قطعیت پیدا نکند ؛ تحقق خارجی پیدا نکرده و لباس هستی بخود نمی‌پوشد و این همان « قضا » ی تکوینی و عینی خارجی است که از جانب علت به معلول داده می‌شود .

همچنین هر معلولی خصوصیت وجودی خود را از علت خود اخذ نمی‌نماید و در پرتو علت از جهت شرایط زمانی و مکانی و سایر جهات وجودی اندازه‌گیری میشود (۲)

این دو مطلب ( هر معلولی از ناحیه علت خود قطعیت پیدامی‌نماید و همچنین خصوصیت وجودی او از ناحیه علت تعیین می‌گردد ) مشابه همان قضا و قدری است که الهی بان اعتقاد دارد ، چیزی که

پاکی قلب ، حقایق را آن چنانکه هست دریابد ، و آنرا با کمال بی‌رنگی ، مورد بررسی قرار دهد ، نه آنکه آنرا به رنگ خود در آورد و در غیر این صورت نه تنها حقیقت را لمس نخواهد کرد بلکه آنرا وارونه خواهد فهمید .

روی این اساس هرگز در شکفت نخواهیم بود ، هنگامی که ببینیم که ماتریالیست‌های قرن بیستم اعتقاد به سرنوشت و یا تقدیر الهی را آنچنان تفسیر کرده‌اند که نتیجه آن این شده است که اربابان زور و زر ، موضوع قضا و قدر را در میان توده‌های محروم منتشر نموده‌اند تا همه نوع بدبختی و بیچارگی آنان را بگردن تقدیر تغییر ناپذیر الهی بگذارند ، و از این طریق شمله‌های سوزنده انقلاب و نهضت‌های کارگری و مانند آنرا فرو نشانند. اینک يك فراز کوتاه از سخنان آنان در باره قضا و قدر :

مقصود از این پدیده (عقیده به سرنوشت) جز خاموش ساختن نهضت بردگان و کارگران در برابر ستم اربابان و تمدنی فنودالها (خوانین) و آریستوکراتها (اشراف) ، چیز دیگری نیست ؛ زیرا چنین فکری از طرف طبقه زورمند ؛ به جامعه تحمیل شده که مایه تسلی خاطر ، برای توده‌های محروم گردد و بنابر این عقیده ، همه نوع جریانهای خوب و بد ، مربوط به قضا و تقدیر حتمی خداوند می‌شود که از آن چاره‌ای نیست ؛ و هرگز تغییر و تبدیل نمی‌پذیرد ، و هر نوع نهضت و انقلاب در برابر اراده نافذ او مؤثر واقع نمی‌شود. (۱)

(۱) به ماتریالیسم تاریخی ص ۹۱ و به کتاب عرفان و اصول مادی مراجعه فرمائید .

(۲) مشروح این بحث را بخواست خداوند در شماره آینده می‌خوانید .

که حادثه‌ای قبلا از ناحیه علت خود ضروری شناخته شده و اندازه گیری شده است؛ پدید نمی‌آورد. گذشته از این چگونه میتوان گفت که هدف از طرح مسأله سر نوشت، خاموش ساختن نهشتهای کارگری و انقلاب بردگان بر ضد اربابان زور و زربود، در صورتی که پایه گذاران مکتب تقدیر؛ و توجه دهندگان مردم به این عقیده همان رهبران آسمانی هستند که همواره از میان توده‌های محروم برخاسته، و حامیان ستم دیدگان بوده و هدفی جز پاره کردن رشته‌های استعمار، و گسستن بند بردگی نداشتند و نخستین افرادی که بآنها می‌گرویدند، طبقه رنجبر و رنجیده و زحمتکش، و کلبه نشینان بودند.

آری درست است که آنچه در این جهان، میگذرد همگی از علم الهی سرچشمه میگیرد، ولی باید دید علم الهی به چه تعلق گرفته است. علم الهی هرگز بر این تعلق نگرفته که گروهی در زندگی بطور حتم بنده و برده، مظلوم و ستمکش؛ رنج دیده و بدبخت باشند؛ تا هر نوع جنبش آزادی در برابر آن، بی‌ثمر باشد، بلکه تقدیر الهی این است که هر معلولی از علت خاص خود، سرزند؛ و هر جامعه‌ای مطابق فعالیت و کوشش خود، نتیجه بگیرد.

مثلا در تقدیر الهی سر نوشت اجتماع تن پرور و معتاد بخور و خواب و بی‌حس، این است که استعمار دیگران، و اسیر و برده اربابان زور و ستم شوند و به اصطلاح:

قانون خلقت است که باید شود ضعیف هر ملتی به راحتی و عیش خوکنند

هستمادی مرکز قضا و قدر را علل خارجی پدیده می‌دانند ولی الهی علاوه بر این در عالم ماورای طبیعت به علتی معتقد است که او از ضرورت وجودی و اندازه اشیاء آگاهی کامل دارد.

اگر اطلاع قبلی خداوند از قطعیت وجود پدیده در آینده و خصوصیات وجودی آن موجب اشکال است در این صورت قطعیت هر معلولی از جانب علت خود، همچنین شکل گیری هر پدیده‌ای از ناحیه همان علت اشکال یاد شده را در بر خواهد داشت. و چگونه یکی را پذیرفته‌ایم؛ و دیگری را مورد انتقاد قرار می‌دهیم؟! (دقت کنید)

\* \* \*

### قضاوت ظالمانه

بسیار دور از انصاف است که مادی اعتقاد به سر نوشت را که الهی به آن عقیده دارد، مورد انتقاد قرار دهد و آنرا مایه تسلی محرومان و وسیله خاموش ساختن نهضت‌های آزادی بداند، در صورتی که يك چنین قضا و قدر، که مفاد آن ضرورت وجود هر معلولی در ظرف خود، و شکل و اندازه گیری آن از ناحیه علت خود است؛ مقتضای اصول فلسفی مکتب مادی نیز می‌باشد.

چیزی که هست الهی بالاتر از علل طبیعی، به علتی معتقد است که از ايجاب و تقدیر خود آگاه است ولی مادی، به چنین علتی عقیده ندارد؛ و تنها عللی را معتبر میداند که به معلول ضرورت و شکل و خصوصیت میبخشند، ولی از نحوه کار و خصوصیات فعل خود، آگاهی ندارند.

این اختلاف، کوچکترین تفاوتی در اصل مطلب

دوستی، به او تقدیم بنما .

ولی آن آئین پاکی که شعار پیوسته آن اینست  
که : **لن تقدس امة لا یؤخذ حق الضعیف  
فیها عن القوی غیر متعنع (۲)** :

یعنی ملتی که حق ضعیفان را باصراحت و بدون  
تردید از زورمندان نگیرد ، هرگز روی سعادت  
نخواهد دید « از این تهمت‌ها منزّه ، و پیراسته است .  
گویاروان پاک پیامبر عالم بقدر اسلام از این تهمت آگاه  
بود که برای بی‌پایه شناختن چنین تفسیرهای ناروا  
فرموده است : روزگاری برای این امت فرامیرسد ، که  
هر کس مرتکب گناهی میگردد فوراً آنرا از طریق  
قضاء و قدر توجیه مینماید و زشت کاری خود را  
معلول تقدیر الهی می‌شمرد . هر گاه با چنین افرادی  
روبرو گردیدند بگویند که من از آنها بیزارم (۳)

\* \* \*

سوء استفاده از قضاء و قدر به زمان معینی اختصاص  
ندارد ؛ شایدان و تبیه‌کاران از این اصل مذهبی و  
فلسفی همواره سوء استفاده نموده و اعمال خود را  
از این راه توجیه میکردند ، حتی در دوران خلافت  
خلیفه دوم، سارق را بحضور وی آوردند ، وقتی  
از او پرسیدند که چرا دست به چنین کاری زدی وی  
در پاسخ گفت تقدیر الهی چنین اقتضاء میکرد ،  
خلیفه پیش از اجراء حد سرقه ، دستور داد ، سی  
تازیانه برای افترائی که بر خدا بسته است به او  
بزند سپس حد سرقه را جاری کنند (۴)

ولی تقدیر الهی درباره جامعه رشید و بیدار ،  
فعال و کوشا ، زنده و متحرک این است که ، قرین  
سعادت و سیادت و استقلال گردند ، و هر نوع تیرگی  
و بدبختی را از آسمان زندگی خود پاک سازند آری  
اراده حتمی و سنت تغییر ناپذیر الهی بر این تعلق  
گرفته است که هر گاه جمعیتی دچار شهوترانی و  
تن‌پروری گردند، سرانجام دچار هلاکت و نابودی  
شوند . چنانکه میفرماید :

**واذا اردنا ان نهلك قرية امرنا متر فیها  
ففسقوا فیها فحق علیها القول فدمرناها  
تدمیرا . اسراء - ۱۶**

آیا مفادیک چنین سر نوشت جز این است که  
بشر باید به سنن آفرینش مؤمن باشد ، و بداند که  
سازنده سر نوشت و طراح سعادت و شقاوت وی، خود او  
میباشد ؟

آیادر این صورت معنی تقدیر جز این است که  
خود بشر واراده و نحوه کار و اختیار و ملکات موروثی  
و صفات اکتسابی و روحیات و صفات خوب و بد او ،  
در سر نوشت او مؤثر میباشد .

آری لبه تیز حملات ماتریالیسم ، باید ، متوجه  
آن مسلک‌های به اصطلاح دینی باشد که فرمان میدهد  
که اگر شخصی به یک طرف صورت تو سیلی زد ،  
بیدرنگ ، آن طرف صورتت را پیش بگیر ، که آنرا  
با سیلی دیگر نوازش دهد . (۱) یعنی اگر غارتگری  
کلاه ترا به نیما برد ، فوراً کت خود را در آور ، و

(۱) انجیل متی فصل ۵

(۲) نهج البلاغه فرمان مالک اشتر

(۳) الصراط المستقیم ص ۳۲

(۴) الصراط المستقیم ص ۳۲